

# جایگاه

۱۳۲۲  
۵ شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۲۳

(تک شماره ۲۵۰ ریال)

سال اول - شماره اول



— آی بابا شمل بارم را هر روز سنگین تر میکنند ، بیین کمرم دارد زیر این بار میشکند .  
باباشمل — غصه نخور ایقدر زلم زیاده به هر صفحه اش آویزان کنند که آخر سر ، اصلش هم پاره شود .



## بیاد دخو

## دش ما هم آمدیم!

یاددخو بخیر. حتما خواهید پرسید که این وقت شب چطور من یکدفعه بیاد دخو افتادم. اما آنها بیکه مثل من سن خربیره را دارند میدانند که آن قدیمها یعنی اول مشروطیت، همان مشروطه حسابی دوسه ساله هروقت صحبت از مشروطه و قانون بیان میآمد ما هیچ نمیفهمیدیم مقصود چیه؛ هر موقع هم از یک نفر از ما بهترات میبردیم که بابا محض رضای خدا مارا هم حالی کنید، یکمشت حرف های قلنبه که توش چند کلمه عربی آب نکشیده و یاسه چهار لفظ فرنگی بود بما تحویل میدادند که اصلا مطلب دستگیرمان نمیشد.

بالاخره یک نفر از آن فکلیهای حسابی

که ایکاش همه این فکلیها از او درس میگرفتند پیدا شد که بزبان خودمان مطلب را هم بما وهم به فکلیها حالی کرد، این بود هروقت سرگاو توخمره گیر میکرد بسراغ دخو میرفتیم. بینی و بین الله گذشته از علم و معرفتش داش تمام عیار بود. از آنروز تا امروز لنگه او لوطی پاک ورك و پرو پا قوس کمتر دیدیم. چرند برند میگفت اما گل از دهنش میبارید. ما برو بچه های محل که حتی از اسم ووز نامه رم میکردیم وحق هم داشتیم، با میل و رغبت روزنامه او را میخریدیم و میخواندیم ولنت میبردیم. نمیدانم چه سحری در کلام این مرد بود، چه سری در نوشته هایش بود که بقلب انسان اثر میکرد. باز یادم میاد که آنوقت میگفتند این فکلی خوش اعتقاد لامذهب است و حتی خیال داشتند محاکمه اش کنند و هزار بلا سرش بیارند. اما از انصاف نباید گذشت، آخر انسان را توی دو وجب زمین میگذارند، باید گفت که دخو غیر از حرف حق نزد و هر چه گفت راست گفت. ولی نمیدانم چه شد که یکمرتبه تمام آن سروصداها خوابید و نزدیک به سی سال است که دیگر خبری از او نیست. حالا هر چه بوده و هست یادش بخیر. راستی حق بگردن برو بچه های تمام محله دارد. جفت سبیل مرد، تنها چیزی که از مشروطه پاک و صاف اولی و اسه مان مانند همان یکمشت حرفهای قشنگ و درست دخو بود و یکخوار مردمان ناباک و شیطان صفت امروزی.

مختصر این بیست سال هم هر طور بود گذشت آنها که یکخورده نازک نارنجی بودند از میان رفتند، آنهایی هم که مثل ما پوست کلفت بودند مانند که روزهای بدتری را هم به بینند. هر چند بضرر چوب و چماق و جیس و زجر ریختن را عوض کردند اما در باطن همان داش مشدی و باباشمل ماندیم که بودیم. حالا که باز هم آنها از آسیاها افتاده و لولو آن مومه را برده و وضع روزگار عوض شده، میگویند باز مشروطه با همه زلم زبیه و حتی حکومت نظامی اش آمده است. اما من هر چه فکر میکنم می بینم این مشروطه از آن مشروطه نیست. مثل اینکه مشروطه قلابی است. شاید هم مشروطه برای یکمده است، بحساب مشروطه خاصه خرجی است،



## خبرهای جهان

## يك خبر مسرت بخش

آدیس آبابا - ۳۱ مارس ساعت

۲۴ - بقرار اظهار خبر گزاری «راس تافاری» نظر باینکه کلیه دول معظم دنیا تاکنون بایمان یا بی پیمان با رادیو یا با مقاله روزنامه ها اعم از متفقین و محوریون. استقلال و تمامیت ارضی و سعادت ابدی ایران را تضمین نموده اند اعلیحضرت «هایله سلاسیه» امپراطور عظیم الشأن حبشه هم قبول فرموده اند که رسماً و اسماً استقلال ایران را برای مدت محدود دو هزار سال تضمین کنند و برای احترام امضای کتبی خود شفاها هم قول شرف بدهند.

باباشمل - ما از این حسن توجه

اعلیحضرت قدر قدرت «هایله سلاسیه» خاضعانه سپاسگزاری میکنیم و استدعا داریم ما را به حضرت سلیمان و ملکه سبا به بخشند.

## تأثیر عمیق

موناکو - ۳۱ مارس - ساعت ۲ بعد از

نصف شب. والا حضرت نایب السلطنه موناکو پس از شنیدن تصمیم دولت امپراطوری حبشه پاهای خود را تویک کفش کرده اند که فوراً يك سفیر فوق العاده ای برای تشییع مناسبات سیاسی به تهران اعزام دارند و هر چه زودتر استقلال ایرات را بقید قسم حضرت مریم تضمین نمایند.

من یقین دارم تا این گربه های مرتضی علی که از هر جا هر طور بیاندازی روی چهار دست و پا بزمن می آیند دور این سفره نشسته اند کار ما کار نخواهد شد.

اما آدم که نمی تواند باین سادگی باهاش را روبقبله دراز کرده شهادتین را بگوید، از هر کس و ناکس تو سری بخورد، دو کلمه حرف حسابی اش را نتواند بنویسد و مساهها و سالها بگذرد يك کلمه حرف درست ورك و راست نشود.

هروقت دست بدامن این و آن زدیم که تورا خدا بیا دو کلمه حرف حسابی مارا بگو، هزارتا پیرایه بهش بست و سروکله حرف تازه از توش درآمد که ابداً ربطی بطلب ما نداشت.

حالا دیگر کارد باستخوان رسیده و چیزی نمانده که دیگر قلبمان از غصه بترکد. ناچاریم ما صنف بابا شملها و داش مشدیها هم واسه خودمان فکری بکنیم. در این مملکت که هر کس حتی افسران باز نشسته روزنامه شخصی دارند و آنهایی که کرورها در عرض این بیست سال و حتی این یکسال و نیم ملت را سروکیسه کرده اند باز پنج هزار تومان میدهند و روزنامه میخرند و آدم هیچ نمی فهمد که مقصودشان چیست و چرا یکمشت کاغذ را سیاه و لنگه نامه اعمال خودشان میکنند، چه عیبی دارد که ما هم روزنامه علم کنیم که افلا هروقت دلمان از دست نان بیخ سبیلو درد گرفت و یازن و بچه هامان در زیر پلان و برف بایک لایبرهن برای باقی در صفحه هفتم



برای همه نیست، شاید هم حصه مشروطه مارا بعدها خواهند داد. شاید مشروطه را هم جیره بندی کنند، شاید هم کوبن مشروطه بمانرسد والله عقل بنده که باین چیزها قد نمیدهد، تا از ما بهتران چه بگویند.

اما خودمانیم از آن مشروطه صحیح النسب که خودمان گرفتیم چه خبری دیدیم که از این مشروطه حلال زاده ببینیم. در آن مشروطه تا خواستیم بچینیم کلاه سرمان رفت، تا خواستیم فریاد کنیم کلاه را برداشتند و شاپو سرمان کردند. در این مشروطه اقلاً باید این لکن وارونه سرمان را محکم بچینیم که یکمرتبه رندان آنرا هم نربایند و سرمان بیکلاه نماند. باز میگویند که این مشروطه پدرتقی هفت هشت تا پدر دارد، دو پست ها دایه مهر با تر از مادر دارد. ماداش مشدیها که این حرفها سرمان نمیشود. مخلص کلام مشروطه عجیبی است، کسی هم نیست که بگوید بابا مشروطه حساب دارد، کتاب دارد، آدمهای مخصوصی لازم دارد. از مستبدین دو آتش و از بابایهای گردن کلفت و غارتگران خدا شناس و یکمشت پاچه ورمالیده و واردم ساییده که مشروطه در نیاید. هر کس دیروز فراشباشی بود امروز مشروطه چی شده است. باز صدر حمت به قاطرچی های محمد علی شاه که هر چه بودند تا آخر سر هم همانطور با همان عقیده ماندند و مردند. هر ناقلا و دغل و خوش غیبتی که دیروز از دستگاه رضا شاه نان میخورد و از دولت سراو صاحب کرورها شده است، امروز واسه مشروطه قلابی سنک به سینه میزند.

باز اگر مرحوم میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین و طباطبائی زنده بودند و این بیست سال هم سر کار نیامدند و حالا حرف مشروطه را میزدند بعقل باباشمل راست میآمد.

اما علم این مشروطه را همانهایی که مشروطه را خفه کردند و صور اسرافیل را بگور عزرائیل فرستادند و هر چه آدم راست و درست بود روانه کرباس محله کردند، همانها بلند کرده اند و تا میخواهیم لب باز کنیم با سم مشروطه میزنند سر و کله مان. نه از خدا شرم دارند و نه از مردم حیا میکنند.

2 F 123



## میفرمائید چکارش بکنیم ؟

آی بابا شمل ، ترا بدینت  
بایمانت ، بجات یکا انه طفلت آقا  
مصطفی ، قسمت میدهم که این عریضه مارا  
تر و چسب آنطوری که دل لوطی های  
مجله میخواند توی روز نامه بیانداز .  
آی بابا شمل ، آی جانی  
بیا بآن جفت سیبل های مردانه ات ، مردی  
کن و از اینت چوب قانون بندهای  
ترباکی ، از این توپوزک های پرهارت  
و پورت ، از آن عمارت شیر بردار  
ارک ، و از آن بالاتر ، از آن باغی  
که بادرک و درونک ساعتش



پیشکش قافله ماست بترس و این چهارکلمه را که با کمک «حسنی»  
غلامزاده که خدا پیرش کند ؛ قلمی کرده ام بک جانی توی  
روزنامه ات قالب کن .

آخر ، تو بابا شمل هستی ، تو لوطی مجله ای ، همه از تو  
حساب میبرند ، توتک و توت بر میدارد ، تو تا چاقاقت را تکان بدهی ،  
تمام دکانها را می بندند . همه از ترس تو ماستها را کیسه میکنند  
فقط یک چیز کم داشتی که توی اهل قلم نبود . حالا هم که ماشاءالله  
باید خدا روزنامه نویس هم شده ای . چه بهتر ، کل بودی کلتر  
شدی ، بشرطی که الحق و الانصاف آنطوریکه مردم ترا میشناسند  
بابا شملی چیز بنویسی ، لوطی وار قلم دست بگیر ، رک و  
راست و مردانه حرف بزنی و از توقیف و زندان هیچ ترسی .  
بجات عزیزت نه بجات خودم قسم ، هنوز مادر زائیده کسی  
را که بتو بچشم چپ نگاه کند . سک کی باشد . مگر ما مرده ایم  
که بگذاریم یک مو از سر تو کم بشود . بخدا هرکس که میخواهد  
باشد تو فرمان بده تا به بینی چطور مثل خیار تر بدو نیمش میکنیم  
آخر جانی اینقدر هم ما بی دست و پا نیستیم .  
وکیل کیه ، وزیر کیه ، امیر کیه ، توپچی ، تفنگچی ،  
این ها لقمه چپ ما هم نمیشوند ، و لشان کن ، بی خیالش باش ،  
مردانه بنویس ، بسیم بزنی .

لوطی هم از اینها میترسد؟ دکی!  
برویم سر مطلب

آی بابا شمل بجات یکدانه طفلم ، بمرک خودم بدو  
دست بریده حضرت عباس ، بهمان امامی که قفلش را گرفته ام ، بهمین  
قبله حاجت ، بجان خودت که دست برادری بهم داده ایم ، تمام  
مقدسات عالم . . . . . قریب ده سال است که من بام را به قهوه  
خانه ، رقصخانه ، تماشخانه ، پای نقل و دیگر عرض کنم به این  
کافه ها ، و غیره فروشیها ، سینما ها و آنجاها . . . . . (استغفرالله)  
حتی بدکات های باسره فروشی نگذاشته ام نه اینکه دلم نمیخواست  
از تو که رو دروایی خلی می دلم میخواست اما چکنم که  
این دوره و زمانه یکطوری شده که آدم وقت سرخارندن هم ندارد  
باید از سپیده صبح تا آخر شب مثل سک جان بکنیم تا یک چندرقازی  
برای برو بچه ها تهیه کنیم .

نمیدانم خبر داری یا نه که توی میدان توپخانه ، نیش خیابان  
سپه . همین تازگی ها فرنگی ها دکانی باز کرده اند و بدر و دیوارش  
از این عکسها و باسره ها زده اند . ما صبح ها وقت رفتن بیازار و  
شبها موقع برگشتن بخانه از دم آنجا میگذریم اما بجان عزیزت  
صبحها از ترس دیر شدن وقت و شبها از ترس حکومت نظامی تا  
این چند روز پیش جرات نمی کردیم که ما هم سری تو سر ها  
وارد کنیم و این عکسهای باسره ای را تماشا کنیم . چی میگویند . . .  
نقشه جنگ را به بینیم . . . . .

این بود تا برو روزها صبح وقتی که با (حسنی) سر کار میرفتیم  
دم میدان توپخانه شیطان توجه دمان رفت و باهایمان سست شد و  
گفتیم : هر چه بادا باد آخر ما هم دل داریم برویم به بینم این  
تو چه خبر است .

## تحقیق در صرف و نحو یونانی قدیم

ای ملت امک بحرام ! غافلید  
که در عصر مشعش چه ترفیات حیرت-  
انگیزی نصیب میهن عزیز شما شد و با  
همه کوشش خطبای پرورش افکار شما  
شکریکی از هزار نعمت را بجا نیاوردید  
دانشمندان بزرگ آن دوره تحت راهنمایی  
قائد دانا و توانای خود پس از آنکه در  
همه علوم عقلی و نقلی و قدیم و جدید و  
ارضی و سماوی و معقول و منقول دست همه  
علمای شرق و غرب و شمال و جنوب را  
بستند در بسیقو لوجیا و بسیقو نالوطیقا  
کار را بجایی رساندند که « فروید » از  
غصه دق کش شد و به ترقیاتی در فن سماع

طبیعی ناائل شدند که « اینشتین » بیچاره از خجالت با آمریکا  
گریخت هر چه لغت عربی بود مثل آب خوردن به « پاریس سره »  
تبدیل کردند بطوریکه تخم لغت عربی از روی زمین داشت  
ورمی افتاد .

بعد چون برای زبان فارسی کتاب های لغت بزرگ و کوچک  
و صرف و نحو مبسوط و کامل تالیف کرده بودند و در آن زمینه دیگر  
هیچ نکته فروگذار شده باقی نماند همت بر آن گماشتند که زبانهای  
زنده و مرده و نیمه جان دیگر را هم اصلاح کنند . بنابراین وزارت  
معارف وقت یکی از مدرسین علوم معقول را مامور کرد که در فلسفه  
و ادبیات و صرف و نحو یونانی قدیم تحقیق کند . آن بزرگوار هم  
دامن همت بکمر زد و کتابی بنام « کنزالحکمه » در این باب تالیف  
کرد که اگر تمام دانشمندان روی زمین جمع بشوند و از آکادمی اجنه  
و پریان و غواهای بیابان هم بعنوان کارمند و البته کمک بگیرند و  
صد سال آژگار زور بزنند یک سطر آنرا نمیتوانند بنویسند . این  
دانشمند که خلف الصدق سبیری و فیروز آبادی و ابوعلی سیناست  
در باره صرف و نحو یونانی چنان تحقیقاتی کرده که سقراط و بقراط و  
افلاطون و ارسطو اگر می شنیدند می گفتند .

« ای والله مرشد ! »

از بزرگترین افتخار های عصر مشعش آنست که چنین غرور  
و ارسی را بامارک « توانا بود هر که دانا بود » انتشار داده و  
این نوابغ بزرگ را در ظل حمایت خود پرورانده است .  
حالا چند سطر از این کتاب مستطاب را نقل میکنیم تا عبرت  
بگیرید و برجهل خود افسوس بخورید :

« بدانکه سین در لغت یونانی بمنزله تنوبن در لغت عربی  
است . اعم از آنکه در اعلام شخصی باشد . مثل آنکساعورس و  
ارسطو طالیس و نا مطیوس ردیوجانس و جالینوس و یا در اصطلاح  
علمی همچون قاطیغوریالس و یا ریمینیاس و اسطوخودوس و غیره که  
بمنزله تنوبن در زید و عمر و دیگر و خلاصه و اما آن کلماتی که در  
لغت عربی از قبیل احمد اسماعیل ابراهیم مساجد که بواسطه غیر  
منصرف بودن جایز نیست دخول تنوبن بر آنها . . .

میان جیم و غین بر حسب تلفظ در لغت یونانی فرقی نبوده است  
و اما در لغت عربی بواسطه اختلاف مخرج میان این دو حرف فرق  
گذاشته اند . »

این درس امروز ! خوب یاد گرفتند ؟ آفرین ! این علوم را  
یاد بگیرید آخرش یکروز باز عصر مشعشی پیدا میشود و شما هم  
بول میگیرید و معلومات خودتان را روی دایره میریزید .

دم در دیدیم نوشته :

اداره انتشارات و تبلیغات سفارت انگلیس

صمیمانه شما را برای مشاهده یک

بهب ۹۴ خرواری

دعوت می نماید

ما که بمب ندیده بودیم راستش اینکه علاقه ای هم بدیدنش نداشتیم



... مولانا شیخ المشایخ در نتیجه بازدید عوائد سال ۱۳۲۰ شرکت تلفن و کسر پنجاه هزار تومان از طرف اخوی زاده حاج عمو بعضویت هیئت مدیره شرکت کل تلفون منصوب شده اند . صحت و سقم آن منوط بر رسیدگی است .

... در نتیجه رسیدگی به سه چهار پرونده جمعی از تجار کلیمی لاله زار شیخ المشایخ دستی داشته و بالتبینه سه هزار تومان مالیات بسبب تومانی تنزل یافته است . باز هم منوط به رسیدگی .

... یکی از ارواح مطهره که شرکت با حضرت امام رضا بسته بود و شاید چندان امین نبود محاکمه و از طرف دیوان کيفر پس از رسیدگی بامام رضای غریب بخشیده شد . ... شورای عالی فرهنگ مقدار دیپلم مهندسی لیسانس و دکتری در اختیار طالبین گذاشته است که بدون اشکال با پرداخت یکصد ریال حق تمیر میتوان بدست آورد و اخیرا یکی از این دیپلم ها را بیکنفر تکنسین راه آهن بخشیده و وزارت فرهنگ به اعتراض کانون مهندسين اصلا جواب نداده است . ... در اعطای دیپلم فوق مهر برادری و یا تهاتر دل مهمی را بازی کرده است . ... اول کسی که بیادشاهی رسید کیو ورس بود .

اما چون بقول «حسنی» صمیمانه دعوت کرده بود وارد شدیم از اطاق جلویی به اطاق عقبی رفتیم . هوای تاریکی بود از جوانکی لند هور که زلزل به عکس های درودبوارنگاه میکرد پرسیدم که : «آقا برسر آقا جان، بمب چهار ده خرواری کجاست ؟» گفت مکه چشت کور است که این چیز باین گندگی را نمی بینی . چشمهایم را کمی مالیدم و خوب نگاه کردم دیدم یک چیز کلفت و زمختی از سقف بیرون آمده و بزمن فرو رفته است

منکه از تشر یارو جا خورده بودم چاک دهانم باز شد و گفتم «چه خبرت است؟ دعا که نداریم، آرام و یواش بگو: اینست. منکه در شکم مادرم بمب ساز نبودم منکه از درازی و گندگی بمب خبر ندارم . تو خیال میکنی که در گنج قارون را بمن نشان میدی ؟» بعد مثل اینکه این بیچاره صمیمانه مارا برای تماشای این هیولادعوت کرده است از دهانم پرید و گفتم خوب می فرمائید ما این را چکارش کنیم ؟ بچه در دهان بز نیم ؟ و یارو که بعد معلوم شد از اهل بغیحه است دهانش تا بناگوش باز شد و متلکی بارمانت کرد و گفت «عجالتا نگاهش دارید تا بعد یکی صمیمانه قالب کنیم ...» ... از آنجا که بیرون آمدم همه اش توی فکر این دعوت صمیمانه بودم: خوب ، باباشمل تو که حالا اهل سیاست شده ای و سرت بوی قرمه سبزی میدهد بگو به بینیم که:

این اداره تبلیغات فلان و بهمان چرا بجای این دم و دستگاه و این بمب با سیمه ای یک دکان نانوائی درست نمیکند که از آرد خودمان برای خودمان بخت کند و مارا صمیمانه برای خوردن آن دعوت نماید؟ چرا این اداره با این همه هارت و هورتش یک دکان نفت فروشی فراهم ننماید که صمیمانه مارا برای خریدن نفت کشور خودمان دعوت نماید ؟

چرا در همین دکان و دستگاهی که باز کرده اند بار چه و قماش نمیکند که مارا صمیمانه برای خریدن آن دعوت کند مگر چیز فحط است که مارا صمیمانه برای مشاهده یک چیز کلفت و دراز و بدتر کبی دعوت می نماید یعنی میفرمائید آنرا چکارش کنیم ؟



## قیمت کاغذ

قیمت گفتیم و بیاد قیمة افتادیم . کاغذ نوشتیم و ساغر بخاطر آوردیم . چکنیم که جز کاغذ ساغری نداریم و کاغذمان را قیمتی نه . قیمت ما چیست که ظلمه نمی پردازند ؟ پس دل شما کو دلمه ما را راه اندازد ؟ کاغذ ما کجاست که نادانی بیشیزی بخرد و بخواند ؟

ما می نویسیم و میگوئیم و سرشک پاک از دیده می باریم و از کاغذ و مرکب و قلم سخن میرانیم ، و شما هم این مهملات را همی خرید و همی خوانید و متاثر همی شوید . خورشید می درخشد و قوم سیزده بدر می کند . ای کاش این « سیزده » ها بدر رود و نجوست و نجاست از سروروی و ریش و بشم خلق زایل گردد و منتشای بار خوار و مستشار خواربار راه دیار خود گیرد .

گویند گوشت که عبارت از لحم چهارپایانست بافت نمیشود . گوشت ما هم از فراق « بار » آب شده و با آب باران ممزوج گردیده و بزمن فرو رفته . همه جا آب و یخ می بینیم و جز یخ و آب نمی بینیم . از سیاست و کیاست و فراست اثری کو که ابی بخفا آب کنند و این آب ها یخ بیش از این طاقت درد عشق نداریم ؟ « بلبل و سنبل می خواهیم که جانشین برف و بوران . و اولاد لهستان شود .

عندلیب خفقان گرفته و مرکب ما یخ زده و خامه مان منجمد شده . ای خاک بر سر مردمی که از مرکب ما و یخ توچال هم سرد ترند .

بر سر آتم که پلاس خود را برداشته سر بکوه و صحرا زنم و این بلده پلیده (!) را ترك گویم . چکنیم که در شهر و دیه جای ما نیست شاید روزی اشتر و استر یار و غمخوار ما گردد و هر روز و شب از ما مقاله نخواهد که از یخ و کاغذ و یار و ساغر بر ایشان موضوع بسازیم . ای جان نسناس فدای خوانندگان بی ریا باد !

گیتی را این ظلم و ستم فرا گرفته خون و جوانان پاک سرشت بخاک و آجر و خشت آغشته می شود و غاصب و جائز و جابر و فاسق و ظالم و جاهل بر این امت نکون بخت و تیره دل و سیاه قلب و خشک مغز چیره گردیده .

حکومت نظامی بچه کار آید و نظام این حکومت چه درای دوا کند و مطبوعات چه جراحاتی التیام بخشد . اگر مطبوعه آنست که صفحه ای سیاه شود صفحه دل همه سیاه است و عمر همه تباه و چنان سوز بی فراه ! پس این بحث و فحص و درس و غرس آزادی چه معنی دارد و چه فایده ؟

نبشتم و گفتم و خواستم از حریت مطبوعات و قیمت تحریرات و بهاء مزبورات و ارزش مقالات و درجه مقامات سخن گویم ب تاب دلم نماند و خون جگر من که دستی برم و این چند قطره خون بیرون ریزم خاک ایران را از آن سرخ و بنفش و سیاه کنم . ای لعنت بر ستمکاران و بیگانه پرستان وای خون بی مقدار ما برخی دوستان و بوستان ایران باد !

آی باباشمل ترا بغداد راست و حسینی بما جواب بده .

### نوجه دخو (بامشاد)

باباشمل - « باعصبانیت » آی نوجه دخو این دفعه که گذشت ماهم عریضه ترا با خواهش و تمنا چاپ کردیم ولی از این بیعد مواظب باش که یک کلمه از این مزخرفات تویسی که کلاهمان توی هم می رود مگر من سر پیاز یاته پیازم که باین حرفها جواب بدهم اگر راست میگوئی برو خودت ازوشان بیرس نمی خواهد هندونه زیر بغل ما بگنداری

نقل از روزنامه مهر  
شماره ۳۵۷ یا نوزده

نامه تیممس

به آقای ناه

آقای محمد ناصر

البته مستحضر

چندبست بنام فرما

استانداری فارس

بر حسب وظیفه به علاوه

رسیدگی نموده شد

حقوقی و ملکی دار

شیراز حاضر شده

علامه‌ای بمطالب

شما بنمایم تا با

هر گاه شخص شما

آقای رئیس مجلس

این جانب نتیجه

معصوم طایفه قشقا

از دست داده خو

هر گوه پیش آمد

طایفه قشقائی کم

هستند حاضر در

شده اید و جمعی هم

از هیچگونه خسار

روی کمال صداقت

گرفتاری کنونی

مرا بدست گرفته

و مالی شمارا خو

است امیداست از

خودت مسرور و

«گر بیانی ده

آقای می

شمارا بنام خدمت

مرا در شهر ملا

خودت را در صحن

بیچاره را هدف

غیره قرار ندهید

بشما مغایره فر

و بی ترتیبی منط

نظامی نداشته

آقای

خواهد شد که از

کاغذ را که بوسی

مورد اطمینان ه

شما بشود .

فرمان

باباشمل

قریحه خود را

انتخاب فرمایند

ا

کتاب



نقل از روزنامه مهر ایران  
شماره ۳۵۷ یا نهم فروردین

نامه تیمسار شاه بخشتی

به آقای ناصر قشقائی

آقای محمد ناصر قشقائی

البته مستحضر شده‌اید این جانب  
چندبست بنام فرماندهی نیروی جنوب و  
استانداری فارس وارد شیراز شده ام



بر حسب وظیفه به علاوه از طرف دولت ماموریت دارم عرایض حقه شمارا در شیراز  
رسیدگی نموده شمارا بحق قانونی خود برسانم حال چنانچه ادعای  
حقوقی و ملکی دارید با کمال اطمینان و امیدواری در شهرستان  
شیراز حاضر شده دادخواست خود را تقدیم نمایم تا این جانب با کمال  
علاقه‌مندی بمطالب شما رسیدگی نموده رفع هرگونه مشکلات را از  
شما بنمایم تا با خیال راحت بزندگانی آرام خود مشغول باشی و  
هرگاه شخص شما از تامین مرتبتی جناب آقای نخست‌وزیر و جناب  
آقای رئیس مجلس استفاده نکنید و از مساعدت های بیطرفانه شخص  
این جانب نتیجه نگیرید خیالتی بزرگ به خود و عده کثیری از افراد  
معصوم طایفه قشقائی میکنید و به علاوه همان املاکی را که ادعایم کنید  
از دست داده خود و بستگانت را تسلیم بد بخشتی نموده و مسئولیت  
هرگرفته پیش‌آمده را برعهده گرفته‌اید آقای محمد ناصر شاید مردان  
طایفه قشقائی کم و زیاد اینجانب را دیده و از نیت پاک من مسبوق  
هستند حاضرم در این موقع که شخص شما و بستگانت دوجار مشکلات  
شده‌اید و جمعی هم از دور و نزدیک بنام خدمت و مساعدت و صمیمیت  
از هیچگونه خسارت جانی و مالی شما دریغ نکرده و نمی‌کنند از  
روی کمال صداقت و مردانگی دست شما و بستگانت را گرفته از  
گرفتاری کنونی نجات بدهم درختانه بشما قول میدهم هرگاه همین نامه  
مرا بدست گرفته در نزد من حاضر بشوید تضمین خسارت جانی  
و مالی شمارا خواهم داد این نامه که برای شما می‌فرستم اتمام حجت  
است امیداست از مساعدت صمیمانه من استفاده کنید و مرا از دیدار  
خودت مرور و خودت را از مشکلات نجات بدهید .

«گر بیائی دهمت جان ورنیائی کشدم غم

من که بایست بمیرم چه نیائی چه نیائی»

آقای محمد ناصر وضعیت کنونی کشور محتاج به آرامش است  
شمارا بنام خدمت بیهین دعوت میکنم بدون واهمه و با کمال اطمینان  
مرا در شهر ملاقات کنید و اصلاح امورات را از من بخواهید و  
خودت را در صحرا بنفع دیگران بمصرف نرسانید و جمعی رعایای  
بیچاره را هدف گلوله‌های طیاره‌ها و ارا به جنگی و خیاره انداز و  
غیره قرار ندهید بطوری که از تلگراف جناب آقای نخست‌وزیر که  
بشما منابره فرموده‌اند مندرج است دولت تصمیم گرفته است به ناامنی  
و بی‌ترتیبی منطقه فارس خانه دهد در این صورت تردیدی در عملیات  
نظامی نداشته باشید .

آقای محمد ناصر هرگاه خیال غیر عاقلانه شما مانع از این  
خواهد شد که از اطمینان کتبی من استفاده بکنید فقط رسید این  
کاغذ را که بوسیله آقای آشتیانی و آقای محمد حسن خان که هر دو  
مورد اطمینان همه میباشند نوشته بفرستید تا قطعاً مکاتبه من با  
شما بشود .

فرمانده نیروی جنوب و استانداری استان هفتم

سپهبد

بابا شمل : خواهشمندیم تیمسار سپهبد شاه بخشتی منشی خوش  
فریحه خود را باین اداره ارزانی داشته و خودشان منشی دیگری  
انتخاب فرمایند .

اگر میخواهید بچه شما

خندان و سالم باشد

کتاب راهنمای بچه‌داری را بخوانید

از آزادیو مسئله پرونده پنبه

## بازار

طبق اطلاعات موثقی که از بازار  
رسیده برونده چند صد تن پنبه که اخیراً  
بطور هیجان انگیزی در مجلس شورای  
ملی حلاجی شد از صورت «دستور»  
مسائل جاریه خارج گردیده است . مطلعین  
اظهار میدارند که مسئله پنبه هم زروزی اول  
پشم بوده و شاید بصورت «کشک»

جزو کالای درجه چهارم صدور آن آزاد و بلا مانع باشد .  
آقای تقی و آقای تقی و جناب آقای فلان وزیر اسبق و  
و سابق خیالشان از هر حیث جمع است و با عدالت شدیدی که در  
کشور حکم فرماست جای هیچگونه نگرانی نیست .  
مخبر پارلمانی ما گزارش میدهد که آقای نماینده معترض هم  
دیگر قصد ندارند این مسئله کهنه و پوسیده را دوباره مطرح فرمایند  
زیرا در مصاحبه‌ای که با یکی از مدیران جراید فرموده اند گفته‌اند  
من چرا خودم را بمخمسه دچار کنم .

حالا که موضوع پنبه هم پشم است و کلاه دیوان کفر پشم  
ندارد غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای ؟ و نیز در جواب یکی از  
نمایندگان که از طرف جناب آقای وزیر اسبق و سابق برای دلجوئی  
ایشان آمده بودند چنین گفته اند :

دوست نباید ز دوست در گله باشد ؛ اینها که اهمیت ندارند  
دیگران صد بار بیشتر خوردند طوری نشدند و حالا هم دماغشان  
چاق است شما هم مطمئن باشید در یکی از کابینه های آینده پست  
بهتری خواهید داشت .  
بابا شمل - توجه همکار معظم خود آقای حلاج را بمسئله  
پنبه جلب می‌کنیم .

## کلمات طوال

راجع بزنها

روحیه زن تا وقتی که جورابش سوراخ نشده عالی است .  
زنها از عاشقان خود طالب وفا هستند یعنی آنچیزی که به شوهران  
خود مقروضند .  
پیش از ملاقات خانها درست فکر کن که يك جعبه کوچک  
شکلات بیش از سه جلد سیر حکمت درارو یا ارزش دارد .  
بزرگترین خشونت نسبت بخانها اینست که از آنها احوال رفیقه  
قشنگشان را بپرسی .

عشق بیشتر باعث طلاق شده است تا سبب ازدواج  
زنها اغلب و قتی که هیچ مرضی ندارند بیمارند و مردان هر وقت که بول ندارند .  
زبان مرد در پیری سنگین و مال زن تیز میشود .  
زن و کتاب مانند هم اند . بدیهی است که هر کس کتاب  
مخصوصی را دوست دارد . اما از کسی که در عمرش فقط يك  
کتاب را مطالعه کرده است چه توقعی میتوان داشت .

## از کشکول درویش مومیائی

مطعه

کس نداند قوام از چه سبب آ نهمه اختیار لازم داشت ؟  
نان سیلو بخورد رندی و گفت ای مگر مستشار لازم داشت

از اسکندرنامه

شنیدم که اسکندر (نقطه دار) بدین نعره سپاده زد خلق را  
که من اعدل مردمانم از آنك بيك چشم بینم همه خلق را



## شیمی باباشمل نان سیلو

بعلامت اختصاری «ن.س»

وزن اتمی يك سیر ونیم

در طبیعت : این جسم در طبیعت بسیار کمیاب بوده و فقط گاهی اوقات بصورت خرده های ریز و جامد بحال ترکیب با خاک ذغال و خاکروبه در بعضی خانه ها یا خیابانهای کثیف شهر یافت میشود استخراج آن از این منابع که در اثر اشکال تاجندی پیش متروک

مانده بود امروزه در اثر کمیابی معمول و متداول گردیده و اکنون عده ای با استخراج آن مشغول کسب معاش میباشند .

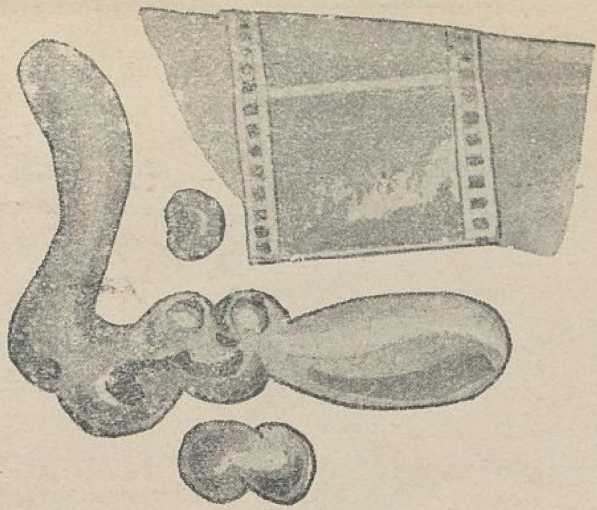
**طرز تهیه :** طریقه کوره های نفتی : که امروزه تحت نظر دولت انجام میگردد و مواد تهیه شده در دسترس عموم گذارده میشود خمیر را پس از ساختن بشکل مخصوصی در کوره هایی که بافت سیاه کار میکند می گذارند و قبل از داغ شدن بر میدارند . ( البته چون این کوره ها فقط بافت سیاه کار میکند اگر کمی در رسیدن نفت کوتاهی شود کوره ها از کار افتاده و توده مردم که از استعمال نان ناگزیرند بی تاب شده شورشهای سخت و خونینی ایجاد می نمایند و حتی ممکن است از شدت گرسنگی بدکان های آفاشی و رادیو فروشی حمله ور گردند . ) خلاصه این نانها را با کامیون های دولتی به دکانین نانوائی بخش می نمایند تا آنها هم با گرفتن يك کوبن وجه نقد معادل ۲ ریال ونیم قالب آنرا به صاحب کوبن ( یعنی هر کس را که میل دارند ) تحویل بدهند و مردم بیچاره هم بابت پرداخت ۲ ریال وجه به نانوا و يك ریال به شاگرد نانوا و خوردن چند ضرب قداره آژان و اصابت با نیشگان زنان و دهنکجی دژبان آنرا تحویل میگیرند .

**خواص فیزیکی :** ابعاد آن تقریباً  $6 \times 4 \times 3$  سانتیمتر و حجم آن ۷۲۰ سانتیمتر مکعب است . سطح فوقانی آن هم سطحی است که از دو جهت طولی و عرضی دارای انحنا می باشد . وزن آن ۸۰۰ گرم و وزن مخصوص آن (۱۱۱۱) است . رنگ آن سیاه مایل بقهوئی و دارای خلل و فرج بوده و جدارهائی دارد که شکننده و غیر محلول در آب و بزاق دهان می باشد . جدار خارجی آنرا نجارها بجای کاغذ سمباده خربده برای صاف نمودن چوب بکار میبرند . ذرات آن بهیچوجه چسبندگی نداشته و در زیر دندان متلاشی شده مقداری از آن بصورت گرد از بینی بخارج و مقداری از نان به ریه میرود و بقیه هم بصورت کلوخه های تیغ دار مری را چاک داده بعهده میرسد . بوی آن شبیه به بوی نخود ترشیده و مزه آن مزه ایست که مختص نان سیلو بوده با هیچ شیتی دیگری شباهت ندارد .

**خواص شیمائی :** آلیاژی است مرکب از مواد ذیل :  
گندم و جوی نیمکوب صدی هشت سپوس جوکاندائی ۱۰٪  
سپوس جوهندی ۴۰٪ خاک اره ۱۰٪ شلتوک برنج ۲۰٪ خرده نانهای خشک ۳۰٪ لوبیا و نخود نیمکوب ۷۰٪ ارزن ۳۰٪ خاک ۱۰٪ کاه ۴۰٪  
اوره و مواد آذته (آلومینوئیدی) ۲۰٪ تاخته ۱۰٪ حشرات از قبیل هزار پا و سوسک و عنکبوت و مکس ۴۰٪ آب ۲۰٪ نمک ۱۰٪  
چوب ۳۰٪ کف گونی ۵۰٪ قارچهای سی صدی يك ونیم ویتامین ( گ )  
( گ ) صدی سه چهارم .

در اسید معده مانند سقز آمریکائی حل نشده یا از دهان بخارج بر میگردد و یا اگر معده بی مبالائی نمود و آنرا بروده فرستاد دل درد شدیدی عارض می شود و در آنجا در اثر خاصیت جاذب الرطوبه ای و بنا بقانون «عشش» مقداری از مواد غذایی خون را گرفته و پس از ۱۲ ساعت دفع میگردد .

باید متذکر شد که در اثر ویتامین (گ) و بعضی قارچهای



## در اطراف کنفرانسها

امروز در سالون دانشکده حقوق کنفرانسی در اطراف وظایف اجتماعی جوانان داده خواهد شد.  
باباشمل - ما تصور میکنیم بزرگترین وظیفه اجتماعی جوانان شصت ساله ازدواج فوری بدون سخنرانی است .

دو نمایش دیدنی

## عبادت مردم

و مبارزه بر ضد تیفوس

۵ اردیبهشت در سالی سینما نو خیابان سپه

سمی دوار سر ایجاد نموده و انسان را از موقع شروع دل درد تا ۶ الی هفت ساعت خود بخود بیهوش میسازد . در اثر هوای خشک آب خود را از دست داده استحکام آجر جوش را پیدا می کنند و آنرا برای ساختن ساختمانهای جدید بمصرف می رسانند اسیدها و قلیائی ها در آن تاثیر ندارند .

**موارد استعمال :** چون جسمی است نخاله و شاخی رنگ دوستان ایران آنرا بجای شاخ در جیب ایرانی ها می گذارند . گاهی که بشکل توده مرتب پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند میتوان آنرا بجای صندلی چرمی اتومبیلها بکار برد . این مختصری بود از شرحی راجع به نان سیلو که باباشمل در اثر زحمات زیاد در آزمایشگاه خود تهیه نموده بود و ما آنرا بسمع خوانندگان عزیز رساندیم .

نوع دیگری از این نانها یافت می شود که از همه حیث بجز شکل قالب با نانهای سابق الذکر فرق دارد ولی چون کمیاب بوده و بعلاوه به تصدیق شورای اطباء آمریکائی و انگلیسی و روسی و لهستانی بعمده و مزاج ایرانی ها سازگار نیست بدست ملت ایرانی نمی افتد و از این لحاظ باباشمل نتوانست آنرا تجزیه کرده خواص آنرا دقیقاً معلوم سازد فقط میدانیم که آنها فرنگی خور و دارای رنگ سفید و بوی لطیف میباشند .

ع . ب

ایران بر باد رفته  
البرز : پا برجاست  
تهران : آموزشگاه  
های من به اشتراك دکتر  
صدیق  
هما : سوزان بی  
کنانه : به اشتراك ملت  
ایران  
مایاک : پرنده آبی در  
۲۵ شهریور برید  
نور : بانسیون هنر پیشگان  
باشتراك حاج عمو  
تماشا خانه تهران :  
بارگاه معاویه باشتراك  
یزید و شمر معاویه و بایکان  
و دهقان

جیره بندی : مر  
کوبن : چك  
تلگراف : بست  
نطق قبل از دست  
نطق باحرارت  
اداره كل تلفون  
كمسیون بودجه  
برنامه دولت سا  
برنامه دولت ف  
افزایش حقوق  
تشکیل انجمن خ  
پیشنهاد فوری :  
ابوالچپ و مغال  
جهنم دره : فلسف  
معاون پارلمانی  
کشت بهاره : غر  
دولت باعتبار :  
آزموده : اعتبار

اوضاع فلکی  
توافق نظر افراد  
رفتن و کلاه  
ملانصرالدین  
طرفداری از دخو  
گران شدن کافور  
کرانی دارو : خو  
ریاست مجدد یارو  
رونق بازار کلاه  
دلسوزی و کلاه برای  
فراوانی احزاب سی  
طرفداری از حزب  
لابالی کری مردم  
امید بهبودی : حجر

الخبر

در آخرین ساع  
ریاست اداره كل تبلیغ  
باباشمل : این  
دولت آقای سبیلی پیشا  
استانده نمایند .

چاپخانه





## دانش ما هم آموسیم!

بقیه از صفحه دوم

چند سیر نفت کشیدند و بادزدی و کلاشی عزیزان بی جهت و فقر و ذلت بچه های محله خودمان و هزاران هزار چیزهای نشیندنی را دیدیم که انسان حتی از گفتن آنها تنگ دارد، بتوانیم دو کلمه حرف حق مان را بیواسطه بگوش بالا بالاها، اگر هنوز گوش و هوشی داشته باشند، برسائیم.

حالا خواهیم گفت که بابا این مملکت وزیر دارد، وزیر مشاور دارد، وکیل دارد، مستشار دارد، مدیر کل دارد، اقلا هزارتا اتوموبیل پانزده بیرق سرنک دارد، هرچه بخواهی دارد تورا چکار باین کارها. اگر با تو گفتش اینها بگذازی پوست سرت را میکنند، روزنامه را توقیف میکنند، از زندگانی بیزارت میکنند.

اما جان همه تان اگر هزار سال دیگر هم بمانید همان داشهای صاف و ساده قدیمی هستید. درست مثل سکه اصحاب کف سالها خواب بودید. هنوز هم باین آقایان عقیده دارید، گول وعده و وعیدهای اینهارا میخورید. اگر وزیر میخواست حرف بابا شمل را گوش کند کجا وقت برای بندوبست پیدا میکرد؛ تازه از علاج درد دل ماهاچه نفی در این دنیا باینها میرسد، اگر وکیل میخواست حق و حقیقت را منظور بنماید میبایستی اصلا پایش را توی آت مجلس نگذازد و انتخابات نجس دوره سیزده را ندیده بگیرد و مثل دکتر قاسم اهری بگوید «بابا خر ما از کرگی دم نداشت حاجی خدا حافظ».

اگر یکوقتی هم وکیل دو سه قطره برای ما غوره میچلاند میخواهد فردا پس فردا اگر خدا نکرده دوره سیزدهم مجلس تمدید نشد کلاه سرمن و تو بگذارد و رای از ما بگیرد، یعنی این یکجو غیرت را هم واسه خاطر او بیاندازیم توی صندوق انتخابات. اما آموسیم سر روزنامه نویس ها. راستی فکر کنید به بینید روزنامه نویس تاحالا چه خبری از ما دیده که واسه ماسنک به سینه بزنند و حرفهای ما را بردارد توی روزنامه اش بنویسد و از ما بهتران را با خود دشمن بکند. مگر ما بهش ده تن ده تن کاغذ داده ایم؛ مگر وزیریم که سفارشی واسه مان داشته باشد. مگر محترک باز نشسته ایم که بخواهد سرو کیسه مان کند ... مگر ...

اما آموسیم سر توقیف کردن روزنامه. اولاً انشاءالله این آقایان اقلا ظاهر قانون خودشان را محترم خواهند شمرد و مانا و قتی که بار از کلیم درازتر نکرده ایم کسی نمیتواند بماند بگوید که بالای چشمت ابروست مگر اینکه چوب و فلکی هم تو کاغذ پیچیده باسم متمم قانون مطبوعات بیاورند توی مجلس و بگذرانند و بگمربته یا نزده مایون قفل بخرند و دهن مردم گرسنه و برهنه را قفل کنند.

ثانیاً ما هیچ دشمنی و عداوت شخصی با کسی نداریم و پرو پاچه مردم را نمیگیریم و همیشه گوشمان برای شنیدن حرف حق باز است و روزنامه ما روزنامه است نه روزنامه.

ثالثاً روزنامه ما بستگی به هیچ حزب و فرقه ندارد که آنرا دستاویز کنند و بر ما بتازند ما فقط زبان مردان پاک و صاف و ساده ایم. علاوه بر این روزنامه ما بیشتر جنبه شوخی دارد و هموطنان ما که الحمدلله همه شان شوخی سرشان میشود.

مختصر این نیت ماست و امیدواریم که انشاءالله خدا یار و همت همه پاکان و لوطنیان بی غل و غش همراه ما باشد.

چیره بندی : مرک تدریجی

کوپن : چک بی محل

تلگراف : پست بطئی السیر

نطق قبل از دستور مجلس : تهیه زمینه انتخابات آتی

نطق باحرارت طوسی : ابراز احساسات از روی مایوسی

اداره کل تلفون : بنگاه معاملات ملکی

کمیسیون بودجه : چاه ویل

برنامه دولت سابق : فصلی از کلیله و دمنه

برنامه دولت فعلی : صفحه ای از انوار سهیلی

افزایش حقوق کارگران : دو برابر کردن قیمت نان

تشکیل انجمن خبریه : مدمات انتخابات آتی

پیشنهاد فوری : ریش بی صابون تراشیدن

ابوالچپ و مخالف : دشتی

چشم دره : فلسطین

معاون پارلمانی : راضی کردن یک ناراضی

کشت بهاره : غرس تیرهای تلگراف

دولت بااعتبار : مجلس بی اعتبار

آزموده : اعتبار اعتبار

## مقویم

اوضاع فلکی در این هفته دلالت دارد بر کارهای کلکی :  
توافق نظر افراد بی مزه : دوستی عسل و خربوزه.

رفتن و کلاء فلسطین : رفع اشکال خواستن از  
ملانصرالدین.

طرفداری از دخو : گرفتار شدن بقل بغو

گران شدن کافور : تکان مردگان در گور

گرانی دارو : خوابیدن مرضی وارو

ریاست مجدد یارو : تبدیل بیل بیارو

رونق بازار کلاه برداران : طرفداری از توده بدکاران

دلسوزی و کلاء برای ملت : نزدیک بودن اختتام دوره وکالت

فراوانی احزاب سیاسی : تشکیل کانونهای حقه بازی

طرفداری از حزب نازی : خوش آمدن بچه از آتش بازی

لاابالی گری مردم از خوردن : جای نگرانی نبودن از مردن

امید بههودی : حجت الاسلامی بهودی  
منجم ناشی

## الخیر فی ماوقع

در آخرین ساعت خبر رسید که آقای دکتر مصباح زاده ریاست اداره کل تبلیغات و انتشارات منصوب شدند.

**بابا شمل :** این حسن انتخاب مایه امیدواری است و انشاءالله دولت آقای سهیلی بیش از اینها از طبقه روشن فکر و دانشمند کشور استفاده نمایند.

## چاپخانه مظاهری

## آگهی استخدام

از طرف اداره کل کار تراشی

کلیه اشخاصی که دارای سوابق جزائی اختلاس و ارتشاء بوده و در دیوان کفر عمال دولت محکوم شده باشند برای خدمت به میهن با حقوق گزاف استخدام می شوند. داوطلبان با اداره کل کار تراشی مراجعه فرمایند و حکم دادگاه را نیز همراه بیاورند تا هر چه زود تر از وجود شریفشان استفاده شود.

رئیس اداره کل کار تراشی و حسن سابقه

ش ۴۷۵ ۵۰۱



## دربار گاه معاویه

بقرار اطلاعی که بما رسیده است عصر سه شنبه آقای نخست وزیر و آقای اسفندیاری و آقای بدر و آقای حکمت و آقای اعتبار و آقای رهنما و آقای سیاسی و آقای خلیلی دربار گاه معاویه دعوت داشتند و از طرف معاویه، وزیر و عمرو عاص و ابوهریره (جناب گریه شان بعزت کسالت حضور نداشتند) و اربیب پذیرائی گرمی بعمل آمد.

**باباشمل:** ما از حضور برویچه‌ها دربار گاه معاویه تعجب نمیکنیم اما متعجبیم که آقای اسفندیاری که مرد خدا هستند و آقای کاندی که پشت پا بدینا زده‌اند چگونه سر سفره معاویه حاضر شده‌اند؟

جلد شانزدهم گل‌های رنگارنگ

هفته آینده منتشر میشود

حتما بخوانید و دارای چندین جایزه هم میباشد

## آگهی

### نرخ گوشت در فروردین ماه

بکلیه گوشت فروشان دارالخلافه تهران اخطار می‌شود که از این تاریخ موظفند کالای خود را به نرخ های پائین (۱) بفروش رسانند:

گوشت بز مخلوط با استخوان و لته از قرار هر کیلو ۸۰ ریال.

گوشت گاو از کار افتاده مریش کیلو ۵۰ ریال.

نرخ گوشت گریه و سایر حیوانات اهلی آزاد است.

متخلین شدیداً مجازات خواهند شد و در صورتی که کم بفروشند اقدام مقتضی درباره آنان معمول خواهد گردید.

اداره کل نرخ گوشت و سایر اجناس (مورد نیاز)

شماره آگهی ۴۷۵۲

**صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجینه**

**محل اداره:** خیابان سعدی و بروی ایران‌تور.

مقالات وارده مسترد نمی‌شود.

اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است.

بهای لواج خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

### بهای اشتراك

یکساله: ۱۵۰ ریال

شش ماهه: ۷۵ ریال

اما از این بهتر مکانیک چی آسیای بیرون دروازه تازگی با ماهی دوهزار تومان رئیس خواربار یکی از مهمترین شهرها شده و سندش هم «اف» آخر اسمش است.

یکی از همین حکیم جواب داده که در اداره معادن با در بست سیصد تومان در ماه کار میکرد و بیرونش کردند تازگی با ماهی هزار و پانصد تومان متخصص زراعت شد.

یکی دیگر از همین حکیم جواب داده با ماهی سه هزار تومان متخصص جیره بندی شده است این دو تا هم اسمشان فرنگی است.

خیلی هم از خرک چی ها که عمله مهندسین بودند حالا مفاصل کار و تاجر ملیونر شدند و دوره چهاردهم دکتر میشوند.

در صورت بیخود غصه نخور داش کریم از این بهتر چی میخواهی!

## محرمانه

بابا شمل یادت میاد ما هم روزی لوطی بودیم همه بچه‌های محل از ما حساب میبردند، و قتی که با داش عباس می آمدیم زورخونه همه جوجه مشت‌ها را ماستها را کبسه میکردند، یادت میاد آنروز ها تیکه مرشد زورخونه زیر بازارچه و قتی که ما چرخ میزدیم و کبود که میکردیم میخواند:

هرگز نمیرد آن پدری کو تو پروراند

و آنمادری که چون تو پسر زاد زنده باد تو بگیری هر وقت ازون روز و روزگار ها بادم میاد آه از دلم بلند میشه، آنروزها همه لوطی‌ها راست میگفتند و خواسته‌های زورخونه همه با ادب و حیا بودند. به بیچاره‌ها کمک میکردند؛ هر وقت یکی از بچه‌های محل سرش درد میگرفت باقی بچه‌ها شب خوابشان نمی‌برد از پسرهای خوب و غیرتی تا پای جون نکهرداری میکردند، اما حالا تف باین روزگار بی‌غیرت بیاد که دم و دود مارا بهم زد، هر بیغیرت و بدفازی را اینقدر زور دادند که ما را ذلیل کرده داش عباس از ابرون رفت باقی لوطی‌ها هم خشتشان از خرنه دررفت، ما هم تا آمدیم جیک بز نیم انداختنمون توه و لغدونی، مختصر کلام میخواستیم دوتا کلمه برات درد دل کنم، اما چکوم که ناگفتش بهتر است.

حالا اینهمه درد بیدرمون خودمان بکنار دیروز این جوانک همسایه ما هم برام درد دل میکرد اما باباشمل تو نمیری باباشکله این جوان فکلی فرنگستان رفته لوطیکری و حق حساب سرش میشه رک لوطیکری داره باین که رئیس اداره است اهل تلک و دزدی نیست و همیشه مثل ماهشش گرو نه است دیروز میگفت: «ما اینجا بازده شانزده سال درس خواندیم بعد بخارجه رفتیم هشت نه سال هم آنجا ها چون گندیم مهم‌ترین مدرسه های آنجا را از خود بچه فرنگیها بهتر گذرانیدیم بعد بادل پر آرزو و سر پر شور آمدیم ابرون، حالا چقدر فرو غمزه از میرزا قلمدونها کشیدیم هیچ، چقدر بیکار ماندیم که مجبور شدیم کتابها مان را بفروشیم بماند، آخرش رفتیم سرکار از این بیابان به آن بیابان آواره شدیم روز و شب در صحراهای سوزان که گرگ هم بند نمیشود کار کردیم راه ساختیم، پل درست کردیم، گرسنگی خوردیم هر روز با مرگ دست بگریان شدیم، حالا هم که آمدیم تهران زندگی مارا می بینی. شاگرد شو فرها بیشتر از ما حقوق میگیرند.»

من با این که از این کارها سر رشته ندارم تو مسافرتها دیده بودم این مهندس ها چقدر زحمت میکشند و تعجب میکردم اینها که اینقدر درس خوانده اند چرا اینطور مردانه کار میکنند و آنهایی که پشت میز های بزرگ و بیشترشان از میرزا های جلوی بستخانه هستند چرا هیچ کار نمیکنند و اینقدر پول میگیرند، ماشین های دراز سوار میشوند، مردم را هم تلکه میکنند عمارت بیلاقی میسازند تازه دو قورت و نیمشونهم باقیه،

دیگه درد سرت ندیدم راستی روزگار برگشته که باید اینجور جوانهای کار آمد که چیز سرشان میشه مثل ما آسمان جل باشند و آن میرزا قلمدونها قاجاق اون بالا بالا ها برند و مثل گریه عمو حسن از هر در که بیرونشان کنی ازون در میان دست سفره، آن سفره ده دوازده نفری.

مشهدی کریم

**باباشمل:** داش کریم بیخود غصه مهندس ها را نخور اگر

پانصد شصده نفر از جوانهای فرنگ رفته ما که راستی خوب درس خوانده و کار کرده اند و سرشان بی کلاه مانده یعنی از شوهر ها کمتر در اجتماع کشور ما پاداش و حقوق میگیرند عوض ده پانزده نفر هم از بین فرنگ رفته ها که همش عوض درس و کار رقصیده اند خوب خر خودشان را سوارند مثلاً یکی از همین دسته دوم که در مدرسه خودمانی و متوسطه هم از همه عقب تر و وامانده بود دو سه سال رفت فرنگستان در آنجا با اهن و توبل دکترا جازنش و چون خیلی سنش کم بود عوض برتبه و حقوقش افزودند و آنقدر که دلت بخواد پول پنه بهش رسانند با اسم تعلیف، ماشین، معلمی و کوفت و زهرمار برای اینکه باباش مثل زالو یکی از آن میز بزرگ بزرگها چسبیده بود و بعد ها اگر یگروز دستش را از آن میز کوتاه کردند چند روز بعد چهار دست و پا بهمان جا یا مثل آن خواهد چسبید از این جور دکترا الحمدلله ده پانزده نفر دیگر هم هستند.